

بحث اقتباس از کتاب‌های ادبیات داستانی، از مباحث دراز دامنه در سینمای ایران است. همیشه سینما از نبود قصه، ضعف در فیلمنامه و درام‌های بی‌جان و کم‌خون نالیده است و همیشه هم چشمش را بر آثار ادبی نویسنده‌گان ایرانی بسته است. در جشنواره امسال، تحرکی در این زمینه دیده می‌شود. «باغ کیانوش» به کارگردانی رضا کشاورزحداد و تهیه‌کنندگی محمدجواد موحّد و بازیگری شهرام حقیقت‌دوست و عباس جمشیدی‌فر یکی از تولیدات حوزه کودک‌ونوجوان است که در جشنواره فجر رونمایی می‌شود. این فیلم براساس رمانی به همین نام نوشته علی‌اصغر عزّتی‌پاک، ساخته شده‌است. رمان باغ کیانوش برای نخستین بار در سال ۱۳۸۹ در مجموعه رمان نوجوان کانون پرورش فکری کودکان‌ونوجوانان منتشر شده و مورد استقبال علاقه‌مندان واقع شده‌است. داستان به یکی از روزهای جنگ تحمیلی برمی‌گردد که در جریان یک عروسی در یکی از روستاهای همدان، هواپیمای دشمن مورد اصابت پدافند قرار می‌گیرد و سقوط می‌کند. گروهی از افراد روستا، با خلبان هواپیمای ساقط شده وارد کشاکشی می‌شوند که اساس داستان را تشکیل می‌دهد. عزّتی‌پاک در گفت‌وگو با خبرنگار ما درباره کتابش صحبت کرده و از عدم مشورت تیم تولید فیلم با او در طی روند ساخت آن، گلایه کرده‌است.

۱ ساخت فیلم باغ کیانوش براساس داستان شما چگونه اتفاق افتاد و چقدر در جریان روند تولید فیلم آن بودید؟

این ماجرا سابقه‌ای دارد و به پارسال و امسال برنمی‌گردد. باشگاه فیلم سوره سال ۱۳۹۳ حق اقتباس این کتاب را از من خرید. آن موقع کارگردان دیگری به‌دنبال ساخت آن بود و خود ایشان با من حرف زد. طبیعتاً من هم موافق بودم. ولی ظاهراً کار سر نگرفت. ایشان دنبال ساخت فیلم کوتاه و آثار تلویزیونی رفت، البته یکی از داستان‌های مرا که در مجموعه «عطر عربی» که مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه دربارهٔ رزمندگان مدافع حرم بود، به همراه داستانی از خانم اعظم غنطیمی را یکی از کارگردان‌ها ساخت. البته دوتا از داستان کوتاه‌های من تبدیل به فیلم شده‌اند. یکی از آنها براساس یکی از داستان‌های کوتاه من در دهه ۷۰ بود. ولی اقتباسی که از داستان شد، واقعاً قابل نبود. فیلم را دیدم و فکر کنم سازنده فیلم هم خودش قبول داشت که شکست خورده است و دیگر فیلم را منتشر نکرد. البته همیشه بوده‌اند کسانی که به‌دنبال ساختن فیلم براساس داستان‌های من بوده‌اند. ولی تا مرحله ساختن فیلمنامه یا پیدا کردن سرمایه‌گذار پیش رفته و در آخر ساخته نشده‌است. آقای حسن حبیب‌زاده یکی از داستان‌های من به‌اسم «آزادی» را ساخت که فیلم کوتاه خیلی خوبی به نام «اتاق عقد» شد که این فیلم را خیلی دوستش داشتم. ساخت فیلم براساس کتاب باغ کیانوش بعد از آن دوران ماند و تقریباً ماجرا را فراموش کرده بودم که امسال یکی از دوستان برایم لینک خبری را فرستاد و سوال کرد که خبر داری باغ کیانوش در حال فیلمبرداری است؟ و من گفتم نه! در همین حد می‌دانستم و خبرهای پراکنده‌اش را می‌خواندم. لذا در جریان فیلمنامه و چند و چون این‌که چطور احیا شد و کارگردانی به‌دنبال ساخت آن آمد و این‌که آیا این امر تصمیم خود باشگاه سوره و کانون بوده یا این‌که کارگردان خودش دنبالش ساخت بوده است، نیستم.

۲ پس شما فیلمنامه را نتوانده‌اید و در جریان چگونگی اقتباس از کتاب‌تان نیستید؟

هیچ نستی با آنها و هیچ ارتباطی با تیم تولید ندارم.

۳ به نظرتان کتاب ظرفیت تبدیل‌شدن به یک فیلم بلند را دارد؟ چون وقتی کتاب را می‌خوانیم این احساس به مخاطب دست می‌دهد که برای یک فیلم بلند، کم باشد.

طبعاً وقتی دارد قالب اثر تبدیل می‌شود، تغییراتی اتفاق می‌افتد. بنای اصلی وجود دارد و اگر بخواهند، حتماً داستان‌های فرعی و حاشیه‌ای به آن اضافه می‌کنند. یکی از دریغ‌های همیشگی من این بوده که ای کاش کمی در بیرون از باغ هم حضور می‌داشتم و مثلاً خانواده‌ها را در داستان می‌دیدم، گرچه همین‌گونه که هست هم برای من داستانی شیرین و

دوست‌داشتنی است و بابت نوشتنش خیلی خوشحالم. نمی‌دانم این سؤال شما را چطور جواب بدهم، چون به هرحال در ذهن من یک داستان ۱۲۵ صفحه‌ای است که اگر با ذهنیت من با همان آرامش و جزئی‌نگری ساخته شود همان ۹۰ دقیقه می‌شود، به خصوص اگر به گذشته بروند که نمی‌دانم سازندگان فیلم این کار را کرده‌اند یا نه. چون در داستان بخش‌هایی هست که به گذشته ارجاع داده می‌شود و از زبان پدربزرگ روایت می‌شود و از تجارب آنها استفاده می‌کنند که راه برای شان باز می‌شود. اگر این قسمت‌ها در فیلم باشد، به آن زمان می‌رسد و اگر نباشد، چیزهایی به داستان اضافه می‌کنند. فقط امیدوارم بخش‌هایی که اضافه شده‌است، در فیلم نشسته باشد.

۴ شاید یکی از دلایل عدم رغبت نویسندگان به اقتباس از آثارشان همین باشد که تیم تولید سینمایی رغبتی به مشورت و همفکری با نویسنده اصلی ندارد. نظر شما چیست؟

در این زمینه دو حرف دارم. یک حرف این است که به هرحال نویسنده‌ها انتظاراتی دارند، وقتی قالب هم عوض می‌شود تمام ذهنیات، حال‌وهواها و ایهامات موجود در ذهنیت‌شان منتقل شود و این امر تا حدود زیادی محقق می‌شود اما صددرصد اتفاق نمی‌افتد، چراکه اصلاً ماهیت



این دو تا کار باهم متفاوت است. اینجا در رمان، تو داری با کلمه و استفاده از ذهن مخاطب، یک چیزی را با استفاده از دانش و تربیت و جهان مخاطب می‌سازی، ولی در تصویر و سینما کلاً چیزی را ارائه می‌دهی و به مخاطب فقط می‌گویی بی‌نماشاکن! به هرحال تفاوت ماهوی باهم دارند و نویسنده‌ها به نظم باید این تفاوت را بپذیرند و به رسمیت بشناسند تا با سینماگران زیاد وارد چالش نشوند برای همین این دو طرف در طول مدتی که من ایستاده‌ام و آنها را تماشا کرده‌ام، یکدیگر را تحقیر کرده‌اند، به این معنا که نویسندگان گفته‌اند طرف مقابل‌شان ادبیات نمی‌فهمد و سینماگران گفته‌اند که نویسندگان اصلاًز سینماسر در نمی‌آورند و چون بلدند بنویسند، سینما و نور و حرکت را هم می‌فهمند. از این حال و هوا باید بگذرند تا بخشی از داستان‌های خوبی که داریم، روی پرده بیاید. از آن طرف هم حرف دیگری دارم و آن این است که وقتی نویسنده‌ای تن می‌دهد و می‌گوید سینما را به رسمیت می‌شناسم، شما متخصص آن هستید و از این داستان خوش‌تان آمده است و می‌خواهید لباس سینما را به تن داستان کنید، خیلی خوب است اما گاهی توجه‌ها و ظرافت‌هایی در متن هست و کسی چندسال آن را نوشته و عمیقاً به آن فکر کرده و حتی بعد از انتشار کتاب، برگشته و به ظریف‌های رها مانده و معلق اثرش فکر کرده و می‌داند کجاهای داستان می‌تواند



برش

از کانون پرورش گلایه داریم

کتاب تا سال ۹۷، به چاپ هفتم رسید اما ناگهان کانون، کنترفروشی‌هایش را تعطیل کرد و کتاب‌هایش را به بازار ارائه نکرد و حتی یکی دو سال قبل، کانون در نمایشگاه کتاب هم شرکت کرد. تا زمانی که کتاب منتشر می‌شد، ۳۹ هزار جلد از آن به فروش رفت اما وقتی کتاب ارائه نشد دیگر مخاطب هم نمی‌توانست آن را تهیه کند. شاید آسبینی که از این بابت نه فقط به من، بلکه به همه نویسندگانی که در این مجموعه کتاب داشتند، وارد شد؛ خیلی زیاد بود. در زمانی که کتاب ارائه می‌شد، هر زمان که جست‌وجو می‌کردم، می‌دیدم بچه‌ها درباره کتاب حرف می‌زدند و می‌نوشتند. درباره کتاب، دو سه پایان‌نامه نوشته شد و نقدها و نظرهای زیادی درباره آن دیدم که در مجموع واکنش‌ها و بازخوردهایی که می‌گرفتم، رضایتبخش بود اما بعد از آن این کتاب و دیگر کتاب‌ها متوقف شدند و ما این گلایه را از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان داریم.

گفت‌وگو با علی‌اصغر عزّتی‌پاک، نویسنده‌ای که فیلمی براساس کتابش در جشنواره حضور دارد

هیچ ارتباطی باتیم تولید باغ کیانوش نداشتم



تهیه‌کنندگان به این امر تن نمی‌دهند، نمی‌دانم و ماجرا، پیچیده است. البته گویا اخیراً حوزه هنری هم برای آثار تاریخ شفاهی و هم برای آثاری مانند داستان «من با توپ پر» وارد بازی شده‌است. اخیراً گزارشی خواندم که آثار دیگری را هم در دست تولید دارند و امیدوارم این اتفاق بیفتد. برای مثال دیدم که فیلمنامه‌ای براساس رمان «هستی» آقای فرهاد حسن‌زاده در حال نگارش است. البته مسأله اصلی، کانون پرورش است. نمی‌دانم پول ندارند یا به هر دلیل دیگری، چنین ظرفیت بزرگی معطل مانده است. البته در تولید فیلم براساس کتاب من تا جایی که می‌دانم کانون به همراه حوزه هنری مشارکت دارد و فکر می‌کنم کتاب آقای حسن‌زاده هم با مشارکت کانون و حوزه هنری در دست تولید است. به هرحال کانون مجموعه‌ای است که وقتی محصولی تولید می‌کند، می‌تواند چهره‌های دیگری از آن ارائه دهد مثلاً یک دوره‌ای عروسک می‌ساخت، فیلم می‌ساخت و اگر فیلم می‌ساخت، کتابش را هم منتشر می‌کرد و بسته‌ای خوب و فوق‌العاده را به مخاطبانش ارائه می‌داد. ما چون با آن فیلم‌ها و کتاب‌ها بزرگ شده‌ایم، همیشه آن حسرت را داریم، ولی برای دهه هشتاد و نودی‌ها، آن سابقه و امکان از دست رفت. برخی از پدیده‌هایی که این سال‌ها در کشور مارخ داد، غیرقابل فهم هستند، شما سنتی را درست می‌کنی و همه دنیا آن را پذیرفته‌اند و به آن احترام می‌گذارند، بعد یک‌دفعه آن را رها می‌کنی، همین ماجرای فیلم کودک و نوجوان کانون پرورش فکری یکی از همان موارد است. البته دوستان می‌توانند حرف‌هایی بزنند، ولی به هرحال خسارت دیدیم و امیدوارم این، شروع خوبی باشد.

۲ به نظر می‌رسد داستان ریشه‌ای در واقعیت بیرونی باشد، چقدر داستان واقعی است و چقدر ساخته ذهن و تخیل شما؟

به هرحال جنگ واقعیت بیرونی است و به کشور، شهر و روستای ما تجاوز شده است. به یاد دارم خیلی بیچه بودم و در روستای ما مراسم عروسی برپا شده بود و ما جلوی خانه‌ای که عروسی بود، جمع بودیم که ناگهان صدایی بلند شد و عده‌ای به سمت صدا که بیرون روستا بود، دویدند. من مات‌ومبهوت سرچایم مانده بودم و عروسی به هم خورد. این داستان در همین حد در ذهنم بود تا زمانی که تصمیم گرفتم به داستان جنگ بپردازم، «زود برمی‌گردیم» و «آواز بلند» را نوشتم و بعدش تصمیم گرفتم باغ کیانوش را بنویسم. رفتم و جست‌وجو کردم و فهمیدم در آن زمان، هواپیمایی همدان را بمباران کرده است و در مسیر برگشت آن را سرنگون کرده‌اند و آن هواپیما الان در موزه دفاع مقدس همدان قرار دارد. من از اینها خبر نداشتم و بعد از انتشار کتاب، متوجه شدم که اتفاقاً در منطقه مادر دشت، یک نفر را هم شهید کرده‌اند. در این حد واقعیت دارد، ولی بقیه داستان براساخته است.